

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

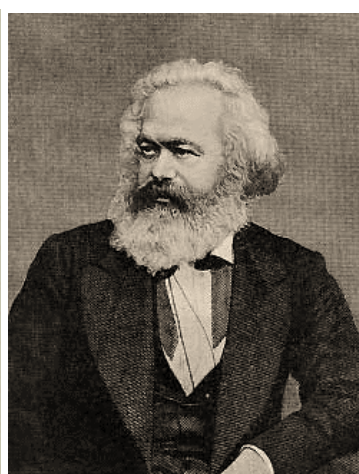
سیاسی

نویسندگان: مارکس-انگلس
برگردان از: حمید محوی
ویراستار پورتال: موسوی
۰۷ جنوری ۲۰۱۹

پرولتاریای جهان متحد شوید!



فردریش انگل



کارل مارکس

گزیده نوشته ها درباره استعمار

۱

پیشگفتار مترجم

بسادگی می توانستم خوانندگان بی گناهم را از خواندن این پیشگفتار کمابیش ملال آور معاف دارم و آنها را مستقیماً به پیشگفتار ناشران پروگرس مراجعه دهم، گرچه وقتی برای نخستین بار این سطور را می نوشتم شور و اطمینان خاصی داشتم. حالا برای حل این مشکل نوروتیک مترجم که می خواهد حتماً یک چیزی هم خود او بنویسد، و بعد دچار ندامت می شود که گویی آنچه را که باید بگوید نگفته است.... سرانجام این تصمیم را به خود خوانندگان واگذار می کنم.

مختصری درباره سرگذشت ترجمه حاضر:

قانون علیتهای «طبیعی» در فصل مناسبات حاکم در جوامع انسانی چنین حکم می کرد که سرگذشت ترجمه حاضر با سرگذشت و چگونگی تاریخ استعمار در جهان و مبارزات بی وقفه توده ها برای زندگی از آغاز تا امروز هموائی

داشته باشد. غالباً تصور می کنیم که دوران استعمار فراسوی انقلابهای رهاییبخش ملی به تاریخ پیوسته در حالی که شاید دوران ما هیچ گاه به این اندازه متأثر از پیامدهای تاریخی، رسوبات و تداوم خونبارترین نوع استعمار و استثمار و تبعیض بین انسانها نبوده است. جنگ های معاصر از هیروشیما تا سایگون، موگادیشو، بغداد، کابل، طرابلس، دمشق، جمهوری دموکراتیک کنگو... گواه بر این مدعاست.

نخستین ترجمه نوشته های کارل مارکس و فردریش درباره استعمار را بر اساس منتخب انتشارات فرانسوی با پیشگفتار ژرار فیلوش^۱ زیر عنوان «استعمار در آسیا. هند، فارس، افغانستان»^۲ آغاز کردم. ترجمه این مجموعه که از ۱۲ یا ۱۳ مقاله تشکیل شده بود، در سال ۲۰۰۷ در مجلات اینترنتی به تدریج منتشر شد. بعدها با دسترسی به کتاب اصلی یعنی «نوشته ها درباره استعمار» چاپ مسکو، ترجمه کاملتری را در سال ۲۰۰۸ با حفظ عنوان قدیمی «استعمار در آسیا» مطابق انتخاب ناشر فرانسوی منتشر کردم که شامل ۳۲ مقاله و ۸ نامه بود.

در اینجا ترجمه فارسی از منبع ترجمه فرانسوی «نوشته ها درباره استعمار» اثر کارل مارکس و فردریش انگلس چاپ مسکو ۱۹۷۷ را در کاملترین نسخه در اختیار خوانندگان فارسی زبان قرار می دهم. برای ترجمه عنوان کتاب، من «گزیده نوشته ها درباره استعمار» را ترجیح دادم. با وجود این، باید یادآوری کنم که فقط از ترجمه یکی از نامه ها به دلیل پیچیدگی متن، برای اجتناب از سوء ترجمه قطع نظر کردم.

صفحه آرانی:

پیش از این در انتشار ترجمه قدیمی پاورقی ها در پایان مقاله ها تنظیم شده بود که کار دسترسی به آنها را برای خواننده کمی مشکل می کرد، در اینجا پاورقیها یا یادداشت ها در پائین هر صفحه قید شده، به همین علت فرمای ورود محافظت شده را انتخاب کردم زیرا با حرکت موشواره پنجره پاورقی روی خطوط متن باز می شود، در حالی که در فرمای پی دی اف این امکان وجود ندارد.

درباره پاورقی ها:

در کتاب اصلی ۲۱۰ یادداشت در پایان کتاب آورده شده ولی در ترجمه فارسی تعداد آنها به ۷۱۳ می رسد، علت این است که مترجم فارسی ضروری دانسته تا اسامی خاص را به لاتین یادآور شود و یا توضیحات دیگری را نیز اضافه نماید.

در برخی یادداشتها شماره یادداشت کتاب مرجع قید شده ولی در همه موارد این قاعده را رعایت نکرده ام به این علت که این موضوع در بین راه به فکرم خطور کرد...

نکته آخر مربوط است به پاورقی های مقاله «افغانستان» (مقاله شماره ۲۸): همه پاورقی های این بخش به همکاری و تصحیح استاد قدیمی تاریخ، سید حسین موسوی از سایت افغانستان آزاد/آزاد افغانستان انجام گرفته و مترجم فقط تنظیم آن را به عهده داشته است. جملات ایشان در داخل گیومه مشخص شده است. این پاورقی برای مقاله «افغانستان» برای تصحیح اشتباهات انگلس از دیدگاه رفیق سید حسین موسوی ضروری بوده است. بخش دیگری از تصحیحات ایشان در خود متن بعضاً داخل پرانتز و گیومه گنجانده شده، و خاصه درباره تلفظ صحیح برخی واژگان باید از ایشان

^۱ Gérard Filoche، سندیکالیست، شخصیت سیاسی فرانسوی، بازرگ کار. او تروتسکیست است. با او مانتیه روزنامه حزب کمونیست فرانسه و مدیا پارت همکاری می کند. او کتابهایی در زمین حقوق کار و مه ۶۸ منتشر کرده است.

^۲ Du colonialisme en Asie : Inde, Perse, afghanistan. Editions Mille et une nuits. 2002

سیاسگذاری کنیم. استاد تاریخ برای توضیحاتشان تأکید داشتند که مراجعات او را به اعتبار کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» اثر میر غلام محمد غبار تلقی کنیم. صفحات ۵۷۳-۵۶۵ نشر مرکز نشراتی میوند سال چاپ ۱۳۸۰ هجری خورشیدی.

درباره کپی رایت و نافرمانی مدنی:

ابتداء باید یادآور شوم که کتاب حاضر همچنان زیر پوشش کپی رایت قرار دارد و از محتوای مهلت قرارداد آن بی اطلاع هستم. زیرا برخی کتابها پس از مدتی از زیر پوشش کپی رایت خارج می شود و به عرصه عمومی می پیوندد و بر این اساس برای ترجمه آنها نیازی به مجوز ناشر یا مالک کتاب نخواهد بود. پیش از این با کشف مجدد قوانین کپی رایت خود را مجبور دیدم تا حل مسأله کپی رایت، برای حذف همه کتابهایی که ترجمه و در اینترنت به رایگان منتشر کرده بودم اقدام نمایم. با تلاشهای بعدی برای کسب مجوز از خانه های انتشاراتی توفیقی به دست نیاوردم به جز یک نمونه استثنائی و آن هم نه برای کارهای انجام شده بلکه برای ترجمه یک کتاب جدید.

روشن است و همه می دانیم که جهان ما جهان یکپارچه ای نیست، و این امر نیز از قانون علیتها پی روی می کند. ولی کدام؟ از یکسو جهان قدرتهای مالی و سیاسی-اجتماعی (...) و از سوی دیگر جهان فقر و خفقان. جهان ما در عین حال جهان لابی ها و دار و دسته هائی ست که اهداف خاصی را - ولی اینبار به شکل متحد و یک پارچه - و به قول زوج پژوهشگر فرانسوی در مرکز پژوهشهای علمی فرانسه که بورژوازی فرانسه را از دیدگاه جامعه شناسی مورد بررسی قرار داده اند، میشل پنسون و مونیک پنسون- شارلو^۳: « آنان اتفاقاً بین خودشان و برای حفظ منافع خودشان خیلی کمونیستی رفتار می کنند و به ماهیت طبقاتی خودشان آگاهند» و خلاف ظاهر که نظریه جنگ طبقاتی را غالباً به کمونیستها نسبت می دهند، «جنگ طبقاتی را خود بورژواها آغاز کرده اند و از هیچ خشونت برای حفظ و توجیه منافع و امتیازاتشان دریغ نمی کنند، ... و حتا ادعا کرده اند که در شرف کسب پیروزی در این جنگ هستند»^۴. این طبقه برای تثبیت و گسترش نظم نوین جهانی از «خدا-پول»^۵ یعنی پولی که الیگارشى همواره در مبادلات ناعادلانه انباشت کرده و در اختیار گرفته، با اتکاء به اصل مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و سرمایه اجتماعی (به مفهومی که بورديو تعريف کرده است - یعنی ساخت و سازهای معنوی و نمادینه طبقه برتر و نخبه که سرانجام همواره علاوه بر تحمیل ایدئولوژی طبقاتی خودشان به تصاحب پستهای کلیدی تا تصرف خود دستگاه دولت ادامه می یابد. قوانین را نیز همین طبقه برای تضمین و حفاظت از منافع خصوصی خودشان می نویسند ولی همواره به نام منافع عمومی) - و کل این ساخت و سازهای طبقاتی به مثابه یک سلاح ترکیبی علیه توده ها و به شکل غیر مستقیم در آینده «شاید» برای کشتار جمعی بخش مهمی از جمعیت جهان که از سوی این از ما بهتران زیادی تشخیص داده شده اند به کار بسته خواهد شد (به گفته میشل پنسون و مونیک پنسون شارلو و بسیاری دیگر).

بی گمان کتاب حاضر پرونده بسیاری خوبی ست تا دریابیم که چنین نظامی چندان هم نوین نیست و اصل و اساس آن دست کم در همان نخستین انقلاب صنعتی بنیانگذاری شده [مراجعه شود به مقاله شماره ۵۰، کارل مارکس. مائینیسیم و صنایع بزرگ] و در واقع ما وارث جهانی هستیم که به دو نیمه تقسیم گردیده و همین امر واقع سرگذشت ما را رقم می زند و در گذشته های خیلی دورتر از دوران ما تعیین شده و شاید سبب اصلی برخی بن بستهای ما در زندگی روزمره

³ Michel Pinçon et Monique Pinçon-Charlot

⁴ این جمله ها عصاره ای ست از گفته ها و نوشته های این زوج جامعه شناس بی بدیل که همیشه همه نوشته ها و بررسی هایشان را با هم امضاء می کنند.

⁵ Dieu Argent

بوده است: جهان صنعت و انباشت سرمایه و جهان مواد اولیه خام و فقر توده های مردم و سپس کارگران روزمزد که هرگز حتا در حد یک برده از امنیت اقتصادی برخوردار نبودند و هنوز هم نیستند، جنگ و آوارگی تا ماجراجویی در مهاجرت برای نجات از جهنم نظم نوین سرمایه داری تا اعماق مدیترانه در دوران ما که تنها ماهی ها مسافران را به یاد می آورند... بی گمان جغرافیای سیاسی که این چنین مرزبندی شده نمی تواند در زندگی روزمره ساکنان شمال و جنوب جهان بی تأثیر تلقی شود.

در اینجا مختصر می گویم و فقط می خواهم خاطر نشان کنم که به دلیل وضعیت بن بستی که برای انتشار صرفاً مجازی و رایگان ترجمه هایم با آن روبه رو شدم، ابتداء جواب های منفی ناشران ایرانی و سپس بی اعتنائی و تکبر ناشران فرانسوی، و چون که در فرانسه زندگی می کنم موضوع کپی رایت را نمی توانستم مثل ناشران ایرانی در ایران ندیده بگیرم. با آگاهی از خطای ناآگاهانه ام که ترجمه فارسی را از کپی رایت معاف می پنداشتم و از بیم مجازاتهایی که ناظران و حافظان مالکیت خصوصی تا مالکیت خصوصی اندیشه، ادبیات، هنر... کپی رایت برای متخلفان در نظر گرفته اند تا جایی که از دستم بر می آمد، همانگونه که در بالا اشاره کردم، در یک بازه زمانی کمابیش طولانی در انترنت به حذف ترجمه هایی که در گذشته منتشر کرده بودم اقدام کردم. امیدوار بودم با تماس با خانه های انتشاراتی و کسب مجوز به شکل قانونی از موانع عبور کنم، با آگاهی به این امر که متأسفانه جهان کتاب در جامعه ایرانی (دست کم برای نویسنده و مترجم غالباً خارج از محافل قدرت) یک مقوله اقتصادی نیست (...).

عادت فکری رایج در وادی دین در ایران که مهمترین کتاب آن برای خواندن و فهمیده شدن و خاصه نقد نمی تواند مطرح باشد، به نظر می رسد که به همه ادبیات گسترش یافته است. و کمتر کسانی هستند که به خواندن و سپس نوشتن نیاز بنیادی احساس می کنند. خلاف تصویری که می توانیم درباره ایرانیان در خارج از ایران و در بطن کشورهای میزبان اروپائی داشته باشیم، این خصوصیت غیر اقتصادی کتاب فارسی و اصولاً فعالیتهای فرهنگی و هنری خیلی برجسته تر به نظر می رسد و هر چه در این زمینه مشاهده می کنیم بیشتر به مقولات سیاسی و توطئه آمیز و ایدئولوژیک تعلق داشته و برای اهداف غیر فرهنگی و حتا ضد فرهنگی به کار بسته می شود (نوعی شوفاژ در سرمای مبادلات تجاری و توطئه های سیاسی).

در نتیجه شکست تلاشها... که این صاحب کاران جهان کتاب به حاصل سالها کار این برده حقیر که یگانه آرزویش آزادی ست لطف کنند... و اجازه دهند که دست کم این کارها به شکل رایگان در دسترس علاقه مندان قرار گیرد که شاید از بین همان «تقریباً» ۲۰۰۰ نفر کتاب خوان دائمی از جمعیت ۸۲ میلیونی ایران فراتر نباشد... غافل از این که دیر آمده بودم و جهان پیش از من در دوران نخستین انقلاب صنعتی مرزبندی شده بود، برج و باروها، استحکامات حائل طبقاتی و جغرافیای سیاسی با رنگ آمیزی توطئه و تبنائی «قانونی»، حتا با گاز اشک آور، کامیون آب پاش، فلاش بال و پیامدهای خسارت بار جسمی و جانی این گونه ابزارهای سرکوب در بطن کشورهای مدرن اروپائی علیه حتا خود مردم اروپا... و خصوصاً فقدان سلاحی به نام پول به این سادگی ها ویزای عبور به جهان آزاد، شاهراه اطلاعاتی انترنت و کیک خامه ای را صادر نمی کردند، صادر نکردند. کتاب یعنی زبان، و زبان یعنی ابزار قدرت و حکومت، در نتیجه طبقه حاکم بسادگی این ابزار را در دسترس عموم قرار نمی دهد. زبان ابزار قدرت است و باید در انحصار طبقه حاکم باقی بماند. به گفته ژان دوبوفه طراح و نقاش فرانسوی در کتاب «فرهنگ خفقان»^۶ «برای طبقه حاکم هنرمندان و نویسندگان بیشتر از تعداد انگشتان یک دست نباید باشد» و همین نسبت نیز برای عموم ناآگاه و

^۶ Jean Dubuffet. Asphyxiante culture. Les Editions de Minuit

ناخودآگاه امری طبیعی به نظر می رسد، البته از روی خطا. زیرا منافع عمومی چنین تبعیض یا محدودیتی را در عرصه فرهنگی برنمی تابد.

امروز حتا در ایران که کپی رایت جای چندانی ندارد، برخی برای انتشار خلاصه کتابها و یا فرازهایی که می خواهند مورد بررسی قرار دهند و مانند اینها دچار مشکل هستند.

تقریباً ۲۰۰ سال پیش از این شوپن هاور کپی رایت را به تروریسم ادبی متهم کرد و گفت که این حقوق مؤلف و ناشر سرانجام ادبیات المان را از بین می برد. امروز بیش از هر دوران دیگری خدائی به نام پول فرمانروائی مطلق خود را تحمیل کرده و این روند، چنان که برخی گمانه زنی کرده اند، الیگارش با استفاده از تمام امکاناتش، پس از تحمیل جنگ های پی در پی، تشویق و مدیریت تروریسم، با استفاده از ایجاد عمدی تغییرات محیط زیستی تا حذف فزینی بخش مهمی از جمعیت جهان که از دیدگاه این «خدا» زیادی تشخیص داده شده پیش خواهد رفت. البته باید دانست که این دلیل و برهان متعلق به امروز نیست، عقبه تاریخی این نظریه درباره ضرورت جمعیت زدائی را مارکس در «قانون عمومی انباشت ثروت» (مراجعه کنید به مقاله شماره ۵۱ کتاب حاضر) در بررسی وضعیت ایرلند بروشنی توضیح می دهد، زمینداران و سرمایه داران انگلیس با استناد به نظریات توماس مالتوس ادعا می کردند که فقر ایرلندی ها ناشی از ازدیاد جمعیت آنان است، ولی در واقع عامل اصلی فقر ایرلندیها همانا اربابان زمین بودند که ایرلند را به توبره کشیده بودند.

پس از یادآوری فقر ایرلندیها و قحطی های ایرلند، هند، هند غربی و ایران و خیل قربانیان در دسته های میلیونی که دامن زدن به آن صرفاً با سلاحی به نام پول (مخوف ترین سلاح در جنگ طبقاتی) به دست حکومت انگلیس ها و مهاجرت به اعماق مدیترانه ... به بحث درباره نافرمانی مدنی و مقابله با قوانین کپی رایت ادامه می دهیم. کپی رایت به شکلی که امروز وجود دارد، حرف آخر را به پول و قدرت سیاسی سپرده است و در خروجی آن احتمالاً چند نویسنده و هنرمند زیر چشمان حسابگر آتلانتیستها میلیونر می شوند که غالباً نمایندگان ایدئولوژی الیگارش هستند. و پول و قدرت سیاسی هم یعنی آن چیزی که به ویژه نویسنده های ایرانی در اختیار ندارند و این امر نیز حاصل فرآیندهای سیستمیک در جامعه ایرانی ست. در ایران خلاف اروپا یا جاپان نویسنده و هنرمندی که با کار خود تأمین معاش داشته باشد حتا در سطح بسیار نازل وجود ندارد مگر آنهایی که پشت ویتترین هستند. البته تمرکز روی ایران اشتباه است زیرا «فرهنگ» برای عموم در بستر نظم طبقاتی و حاکمیت پول^۷ همیشه و در همه جای کره خاکی به مانع برخورد می کند، و چنین وضعیتی در حالی ست که خصوصاً مصلحان اجتماعی و از جمله روانکاوان که در رویدادهای فاجعه بار معاصر به صحنه رسانه های غربی دعوت می شوند، عموماً برای مقابله با خشونت، بزهکاری، گسترش تروریسم از تشویق خلاقیت و والاگرایی در سطح عمومی حرف می زنند. ولی متأسفانه با وجود چنین محدودیتهایی که غالباً به ضرورت حفظ منافع طبقاتی بستگی دارد، بیم آن می رود که این راهکارهای مصلحانه، متمدنانه و روانکاوانه صرفاً در سطح تبلیغات توخالی و فریبنده باقی بماند. و از این مهمتر شاید هم که چنین خشونت‌هایی که به اعلام وضعیت اضطراری در برخی کشورهای اروپائی مانند فرانسه انجامیده به شکل ناباورانه ای جزئی از شگردهای مدیریت تروریسم از سوی طبقات حاکم باشد. تا متعاقباً خشونت طبقاتی را به جای موازین امنیت عمومی و قانونی سازی نقض حریم خصوصی شهروندان و آزادیهای گوناگون در قانون اساسی خودشان ابدی سازند.

سرانجام نتیجه می گیریم که ادبیات، هنر، آموزش، خلاقیت، کار و تولید، میراث فرهنگی در جایگاه ستون فقرات تمدن

⁷ plutocratie

مثل خیلی چیزی های دیگر و حتا بسادگی مثل خود زندگی به قدرت مالی و سیاسی و به یک عده قلیل از صاحبان امتیاز آن تعلق می گیرد که با «خون اشرافیت جاری در رگهایشان» بر اساس نوعی «انتخاب طبیعی» به گروه برگزیدگانی تبدیل شده اند که باید بر همه جهان حکومت کنند. این موضوع در بحث درباره گسترش بخش خصوصی نیز حائز اهمیت است زیرا همین خصوصی سازی هاست که با انحصار امور ستراتیژیک به بخش خصوصی و پست های کلیدی به ابزاری در دست همین طبقه «برتر» برای سرکوب توده ها تبدیل می شود. به سخن دیگر ما با نوعی گروگان گیری اعلام نشده و زیرکانه در سطح توده ها روبه رو هستیم.

من به مثابه یک راه حل شخصی برای انتشار انترنتی و رایگان ترجمه هایم و برای مقابله با این وضعیت، نافرمانی مدنی را به خودم پیشنهاد می کنم. بحث کپی رایت و مسائل و مشکلات آن حتا در ایران کمابیش رایج است، در جایی موضوع «دزدی ادبی» مطرح شده بود و حتا ناشرانی که برای انتشار ترجمه هایشان حق مؤلف و ناشر اصلی را نپرداخته اند، کپی رایت را ناظر بر ترجمه های خودشان می دانند. مسأله «دزدی در ادبیات» بحث مفصلی ست، بی گمان در اصل تمام ادبیات دزدی و به عبارتی خاص دزدی ادبی ست. هیچ نویسنده ای مالک فرهنگ و ژانر و جملاتی که می نویسد نیست، همه آگاهانه و خاصه ناآگاهانه عاریتی و برگرفته شده از جایی ست؛ ۷۵٪ نوشته های شکسپیر به خود او تعلق ندارد، یا مستقیماً کپی کرده و یا نوشته های پیشینیانش را تغییر شکل داده، این نوع کارها اساساً در آن دوران رایج بوده. فقط ۲۵٪ تا ۳۰٪ نوشته های او واقعاً به خود او تعلق دارد. با وجود این اثری به قامت هملت را نوشته است.

ولی امروز کپی رایت عملاً به این معناست که بورژوازی در سطح بین المللی می خواهد زبان، شناخت، دانش، آموزش ... را مانند قدرت مالی و سیاسی به خودش اختصاص دهد. در قطعه ای که پیش از این با شتاب درباره همین موضوع زیر عنوان «در باب جهان کتاب» نوشته بودم، ترجمه های خودم را با بی خانمانها، کارتون خوابها و حتا گور خوابها در جهان کتاب مقایسه کرده ام. آنانی که به کار ترجمه پرداخته اند خیلی بهتر می توانند حدس بزنند که ترجمه یک کتاب ۴۰۰ صفحه ای (و آن هم فقط روی صفحه کامپیوتر) و تبدیل آن به یک کتاب الکترونیک چه اندازه کار و دقت و پشتکار نیاز دارد، تا بعداً فقط به رایگان و به شکل ابهام آمیزی «اجتماعی سازی» شود و فقط در جهان مجازی در دسترس عموم قرار گیرد، در این صورت شما فقط می توانید با یکی دو تا پیغام مهرآمیز از سوی خوانندگان دلخوش باشید، زیرا خصوصاً از ایرانی ها و خیلی بیشتر نزد ایرانیان خارج از کشور انتظار زیادی نمی توانیم داشته باشیم که فقط متوجه جریان های تب آلود و غالباً موقتی و بی سرنوشتی هستند که قدرتهای مالی و سیاسی روی آن برای اهداف خاصی سرمایه گذاری کرده اند که با اهداف اصیل فرهنگی فاصله نجومی دارد. دوران گفت و گوی تمدنها شاهد چنین تب ۴۲ درجه ای بود که تعدادی نویسنده و هنرمند ساختگی ایرانی را ناگهان به شهرت رساند و سرانجام در کوران جنبش سبز امپریالیستی فروکش کرد. با وجود این خسارات جانی جبران ناپذیری بر جای گذاشت، و حتا قتل ندا آقاسلطان به دست جنبش سبز و مدیریت اینگونه اعمال تروریستی برایشان کار ساز نشد هر چند که نمایندگان طبقاتی آن بعدها در ایران قدرت را قبضه کردند و تمام امور ستراتیژیک ایران حتا بندرگاه ها خصوصی سازی شد : آب، انرژی، پتروشیمی، معادن سنگ مرمر تا معادن نفت و گاز... و تقریباً هیچ یک از رنگهای رنگین کمان اپوزیسیون که در واقع نگهبانان منافع استعماری و امپریالیستی در ایران اسلامی هستند هرگز به سفارش ۳۱ میلیارد دلاری بونینگ و ارباس از سوی رژیم حاکم، دستگاه دین اسلام و لیبرال سرمایه داری نمایندگان مستقیم امپریالیسم جهانی بعضاً با پاسپورتهای چند ملیتی در ایران اعتراض نکردند. در حالی که بچه دبستانی های ایران سالانه دائماً خاصه در فصل زمستان طعمه آتش غافلگیر کننده بخاری های عهد بوق می شوند. اخیراً در ماه دسمبر ۲۰۱۸ وزیر آموزش پرورش

ایران «اسلامی» در آتش سوزی در مدرسه در پی خطاکار می گشت تا با مجازت او جلو تکرار اینگونه فجایع را بگیرد و فراموش کرده بود که سالانه همینگونه آتش سوزی ها با بخاری های اسلامی تکرار می شود که فن آوری آن متعلق به دوران کشتار فجیع مردم استخر است (۲۹ هجری).

اجازه دهید اندکی به موضوع «نافرمانی مدنی» در فرانسه بازگردیم، بی گمان نویسندگان فرانسوی مثل نویسندگان ایرانی با باد هوا زندگی نمی کنند و چنین افرادی برای کاری که انجام داده اند باید حقوقشان به رسمیت شناخته شود. ولی گاهی بازنشاسی اثر و نویسنده - متأسفانه - در حد بازنشاسی معنوی باقی می ماند و تشخیص بازنشاسی و تبعات وجه مادی آن پیچیده تر خواهد بود، خصوصاً ترجمه فارسی کتاب که خیلی به ندرت می تواند به مثابه مقوله ای اقتصادی مطرح باشد (و به شکل خیلی حادثی در زمینه ادبیات مارکسیستی در ایران حتا می تواند خطر جانی برای نویسنده و مترجم داشته باشد). به سخن دیگر بازنشاسی اثر و نویسنده داخلی یا خارجی اجباراً و ضرورتاً از وادی خدا- پول فاصله می گیرد. با وجود این با تفکیک ضرورت بازنشاسی اثر و نویسنده ای که هنوز در قید حیات به سر می برد، هر دو برای خزانه های فرهنگی کشورها خرج بر می دارد، یعنی باید خرج بردارد، زیرا حفظ و حراست از آثار به خودی خود انجام نمی گیرد. خلق آثار نیز روی هوا تحقق نمی پذیرد، و خیلی بیشتر زائیده ساخت و سازهای اجتماعی تاریخی ست تا چیزی مثل «نبوغ طبیعی». حتا اگر به نبوغ طبیعی هم معتقد باشیم به مدرسه و نانوائی نیاز خواهد داشت تا بتواند به ثمر بنشیند. اگر من برای مقاله ها و کتابهایی که تا امروز ترجمه کرده ام می خواستم به درآمد آن فکر کنم، هرگز نمی بایستی حتا یک مقاله ترجمه می کردم. این موضوع یک انتخاب شخصی و اختیاری نبوده و نیست بلکه به ساخت و سازهای اجتماعی و طبقاتی ایران و از سوی دیگر به وضعیت یک ایرانی ساکن فرانسه مربوط می شود که یکی از مراکز مهم تروریسم بین المللی و سلطنت طلبان ایرانی ست (البته بازرگانان ایرانی نیز سهم می برند). بازاری هم برای میان فرهنگی ایران و فرانسه وجود دارد (...). ولی همان گونه که پیش از این اشاره کردم این کارناوالها پاسخگوی مسائل زیر بنائی و دموکراتیزاسیون فرهنگ و هنر و گسترش شناخت نیست.

در اینجا جای آن دارد که به کتاب «خسونت ثروتمندان»^۸ و دیگر آثار زوج جامعه شناس پژوهشگر فرانسوی میشل پینسون و مونیک پینسون-شارلو اشاره کنم که به ویژگیهای اجتماعی طبقه ای پرداخته اند که «تخریب اجتماعی در سطح گسترده» جزء جدائی ناپذیر راه و روش زندگی روزمره آنان در روزگار ما ست. وضعیتی که امروز در جهان کتاب به مثابه میراث و دست آورد فرهنگی وجود دارد نمی تواند و نباید اسیر قدرتهائی باقی بماند که در بهترین چشم انداز هایشان قتل عام بیش از نیمی از جمعیت جهان را زمزمه می کنند... به همین علت من نافرمانی مدنی را به مثابه ابزار کار موقتی برای مقابله با این وضعیت برای انتشار ترجمه هایم به کار می بندم. انگیزه اصلی من نیز اندازه گیری فاصله ام با جهان بشریت است. در نتیجه انتشار این ترجمه ها، اجتماعی سازی آن را در جهان مجازی می توانیم به عنوان گونه ای از فعالیت فرهنگی یا میان فرهنگی تلقی کنیم. چنین حرکتی پیش از آن که یک نیاز اجتماعی باشد یک نیاز شخصی ست (...). که می تواند احتمالاً دریافت اجتماعی نیز داشته باشد. بی گمان چگونگی این دریافت اجتماعی تنها به من بستگی نخواهد داشت و قضاوتی درباره آن نمی توانم داشته باشم. من فقط به کار خودم می پردازم. خلاف نظریه های بورژوائی، انسانها به کار و سازندگی نیاز بنیادی دارند. رئیس جمهور فرانسه امانوئل مکرون در یکی از سخنرانی هایش گفته بوده که «عده ای موفق شده اند و عده ای دیگر که هیچ چیزی نیستند» که موجب اعتراضات گسترده ای شد تا جایی که بعداً خودش از گفته خودش اظهار ندامت کرد... البته اتفاقاً من با نظریه مکرون موافق هستم

^۸ Michel Pinçon et Monique Pinçon-Charlot. LA VIOLENCE DES RICHES. Chronique d'une immense casse sociale. Editions La Découverte, Paris, 2013, 2014

ولی نه در راستای حقانیت بخشیدن به الیگارش (...) از دیدگاه من، موضوع یا انگیزه نافرمانی مدنی به یک آستانه اشاره دارد. زیرا آستانه ای هست که فراتر از آن انسان دیگر وجود ندارد، بلکه یک چیز دیگری ست که شباهت زیادی به زامبی دارد (چون که زامبی ها هم خیلی شبیه انسانها هستند و همین موضوع مضطرب کننده و در عین حال جذاب است). چگونگی این نافرمانی مدنی نیز احتمالاً یک برساخته تاریخی در مبارزه طبقاتی خواهد بود یعنی چیزی ست که احتمالاً به تدریج شکل می گیرد.

می گویند «هر که باد می کارد طوفان درو می کند» طوفان یا گردباد با قدرت F4 یا F8 در هر صورت مسأله بر سر جنگ طبقاتی ست که بر ما تحمیل شده و در این پستی که من به شکل اختیاری و مستقل در آن موضع گرفته ام، به عنوان یکی از نمونه های نوع بشر از موگادیشو تا پاریس در آغاز سال ۲۰۱۹ به وظیفه ای که خودم برای خودم تعیین کرده ام یعنی دفاع در مقابل حمله زامبی ها ادامه می دهم. اگر کپی رایت با آرمان خدا-پول بر آن است تا ما را به زامبی تبدیل کند («که هیچ چیزی نباشیم») که ما پس از گذار به زامبی متعاقباً خودمان تمدن را زیر دندانهایمان پاره پاره کنیم، به هر وسیله ای باید علیه این تهاجم وحشیانه از تمدن دفاع کنیم. این مبارزه یگانه راه زنده ماندن ما به مثابه بازمانده هائی سرگردان در فروپاشی جهان و به مثابه نمونه هائی از نوع بشر در دوران حاکمیت الیگارش با خون اصیل اشراف زاده و حتا قدیس است. و هرگز تصور نکنیم که زامبی ها خیلی از ما به دور هستند، نه هرگز، فاصله بین زامبی ها و انسانها بسیار حساس است. اینجا، این آستانه بحران زده و حساس همانجائی ست که زیر چشمانمان به شکل روزمره مثل برخی برنامه های رایانه ای بروز می شود، یعنی آستانه ای که فراتر از آن دیگر انسان نخواهیم بود. به همین علت نیز بود که من پیش از اجرای چنین طرحی برای مقابله با حمله زامبی ها، کتاب «خرده فلسفه زامبی» نوشته ماکسیم کولمب را به فارسی ترجمه کردم و به زودی منتشرش خواهم کرد، البته اینبار با اجازه انتشارات دانشگاهی فرانسه و استقبال و تأیید نویسنده این کتاب.

از فلسفه زامبی تا تاریخ استعمار و استثمار فاصله چندانی وجود ندارد و می توانیم آن را در آغاز و یا ادامه گزیده نوشته ها درباره استعمار مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم.

بی گمان، نافرمانی مدنی بی قانونی نیست، بلکه کاملاً به عکس، نافرمانی عین مدنیت و نقد مدنیت است. نافرمانی مدنی خواستار قانونی برتر و مناسبتر - در اینجا - برای فعالیت ادبی و فرهنگی ست. قوانین کپی رایت باید در راستای دموکراتیزاسیون فرهنگ و هنر، آموزش، شناخت، تحول یابد. در اینجا قصد ندارم بیش از این پر حرفی کنم: [چگونگی فعالیت فرهنگی و هنری در ایران و یا در فرانسه و به طور کلی در خارج از کشور در متن جوامع میزبان]، گرچه تا کنون نیز مقاله هائی را با عجله درباره مشکلی به نام کپی رایت منتشر کرده ام، ولی در اینجا به همین یک نکته بسنده می کنم: روشن است که نافرمانی مدنی به مفهوم نفی قانون نیست بلکه کاملاً به عکس به هدف تضمین و تنظیم عادلانه و مؤثر تر آن خاصه در زمینه فعالیت های فرهنگی در گسترده ترین مفاهیم آن می باشد. من معتقدم که حقوق ناشر و نویسنده باید رعایت شود، آثار باید حفظ شود، ولی حقوق مترجم و فعال اجتماعی فرهنگی حقیقی (حقیقی یعنی خارج از محافل قدرت) و ترجمه به مثابه یک فعالیت میان فرهنگی در شرایط اختناق و با وجود تبعیض های مربوط به جغرافیای سیاسی نیز باید محاسبه و رعایت شود. و وقتی قوانین برای فعالیت های فرهنگی و والاگرایانه به مانع تبدیل می شود، معنایش این است که در این قوانین اختلالی روی داده است و باید باز خوانی شود.

علاوه بر این می دانیم یا نه که وضعیت کارهای فرهنگی هنری و ادبی و حتا علمی در جامعه ایرانی و به همین گونه ایرانیان مقیم کشورهای غربی با جوامع غربی کاملاً متفاوت است و تعلقات مرز جغرافیای سیاسی و تقسیم بندی های دوران انقلاب صنعتی و انقلاب های بعدی و استعمار به ویژه در دوران حاکمیت پول برای هر یک از ما موضوعی

نیست که با تغییر کشور کاملاً ناپدید شود. و این موضوعی ست که کمتر درباره آن می دانیم و کپی رایت به هیچ عنوان توجهی به این تفاوتها ندارد.

لازم به یادآوری ست که من یک مترجم و نویسنده کاملاً مستقل هستم (مستقل غیر رسمی و غیر حرفه ئی – چون که در فرانسه نویسندگان ناشر مستقل رسمی و حرفه ئی نیز وجود دارد –) و از هیچ منبعی برای انتخاب کتاب یا مقاله برای ترجمه نه سفارش می گیرم و نه حقوق. به هیچ گروه و حزب و شرکت تجاری، دین و مذهب، فرقه و طائفه و ایل و قبیله هم تعلق ندارم. کارهایم را مثل گذشته به رایگان در اینترنت منتشر می کنم ولی این بار با قید نافرمانی مدنی از قوانین کپی رایت که ناظر بر ترجمه آثار است.

مختصری درباره «گزیده نوشته ها درباره استعمار»:

این مجموعه گزیده هائی از مقاله های کارل مارکس و فردریش انگلس را در بر می گیرد که این دو بزرگ مرد علوم انسانی بین سالهای ۱۸۵۳ و ۱۸۵۷ نوشته اند و اغلب آنها در نیویورک دیلی تریبون منتشر شده است. نام روزنامه و تاریخ هر یک از مقاله ها در متن قید شده است. فعالیت روزنامه نگارانه مارکس و انگلس دست کم به سال ۱۸۴۲ باز می گردد، یعنی وقتی که برای Gazette Rhénane می نوشتند که نشریه دموکرات ها و اصلاح طلبان افراطی بود و با اقتدارگرایی دولت پروس مبارزه می کردند. این نشریه در آن دوران صفحاتی را نیز به روشنفکران اختصاص می داد، در نتیجه مارکس و انگلس در چارچوب چنین فعالیتی با یک دیگر آشنا شدند.

درباره بخش دیگر این مجموعه باید از فرازهائی یاد کنیم که بر اساس مضمون «استعمار» از کتاب سرمایه برگرفته شده است. آخرین بخش کتاب شامل نامه ها و یا گزیده نامه های مارکس و انگلس است که در بازه زمانی ۲ جون ۱۸۵۳ تا ۱۰ نومبر ۱۸۹۴ واقع شده است.

حمید محوی

پاریس/۶ جنوری ۲۰۱۹